



## نامه تازه یابی از دهخدا

دوست بزرگوارم آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی فتوکی نامه‌ای از دهخدا و مسوده پاسخ آن را که چندی پیش از دوستی به دست آورده بود در اختیارم گذارد تا در پی نامه‌هایی که از دهخدا پیدا کرده و چاپ کرده‌ام به چاپ برسانم و پرتو تازه‌ای بر گوشه‌ای از زندگی دهخدا و افکار روزهای سخت زندگیش افکنده شود. جای چند کلمه‌ای که خوانده نشد به نقطه چین (...)

مشخص شده است.

این نامه را دهخدا از پاریس (در روزهای تبعید از ایران) به دوست مدرس مدرس سیاسی خود (ضیاءالله مصباح) معاون گمرک تبریز در آن اوقات نوشته بوده است. این شخص بطوری که شنیده شد به هنگام نشر روزنامه صوراسرافیل در کارهای روزنامه با دهخدا همکاری داشته. دهخدا به هنگام عزیمت از ایران بطور تبعید (به همراه تکی زاده و چند تن دیگر) نامه‌ای هم توسط سید نصرالله تقوی به سید محمد صراف علوی (جد بزرگ علوی) می‌نویسد که متن آنها را من در کتاب «مقالات سیاسی دهخدا» به چاپ رسانیده‌ام و در آن نامه هم نسبت به وضع سخت خانواده‌اش (مادر و برادرها) اظهار نگرانی کرده بود.

سلیخ رمضان ۱۹۰۸

کاغذ علی اکبر دهخدا... رفیق قدیم شما

قربانت می‌روم. الان که این کاغذ را می‌نویسم شرط حیات و زندگی خودم یا مرگ و خودکشی را در جواب مساعد یا نامساعد این کاغذ گذاشته‌ام. سه ماه است که از طهران و ایران اخراجم کرده و به این گوشه دنیا پناه برده‌ام و این بعد از آن بوده که به هزار زور سفارت انگلیس از سرقتل من گذشته‌اند و به یک سال و نیم تبعید مصالحه شده. پشت و روی زندگی مرا هیچکس بهتر از شما و یک نفر دیگر که کشته شده نمی‌دانست و در دنیا هم دوستان من و محرمهای اسرار من اگر درست در نظر بیاورید جز شما دو نفر کسی نبود.

موجب یحیی خان اخوی... را به جرم من قطع کردند. الان بستگان من در طهران در دست حوادث روزگار گذشته از خوف جا و نان هم ندارند و خبری هم

ازشان ندارم و نمی‌خواهم که خبری هم‌داشته باشم. برای اینکه همانطور که به‌شما گفتم تمام امید حیات خود را به نتیجه این کاغذ گذاشته‌ام. قصد خودکشی درین یک ماه اخیر مرا واداشت که کم‌کم حب همه چیز و همه کس را از خاطر دور کنم، برای اینکه حاضرتر بمرگ باشم و در حقیقت می‌دانم چطور هم موفق شوم. الان وقتی می‌گویم یحیی‌خان، ابراهیم‌خان، فلان و بهمان خیلی... است یک صورت و شبیهی از آن‌ها به خاطر می‌آید: صورتی که ابداً حس محبت مرا تحریک نمی‌کند و آشنا به نظر نمی‌آید.

در هر حال یک هفته است که به این فکر افتاده‌ام که با آخرین کوشش‌های خود بلکه بتوانم قدری مدت زندگی خود را طول داده و باز بارگران مصادر و خواهرم قدری بعدها تخفیف بدهم. بعد از اینکه همه دنیا را با پای خیال بهم زده‌ام و خیالم بر این قوت گرفته که به اسلامبول بروم و آنجا یا به روزنامه‌نگاری یا به شاگردی یک تجارتخانه یا حملی یا عملی دنباله حیات خود را امتداد بدهم و ننگ خودکشی و گریختن از زیر بار تکلیف و مسئولیت طبیعی را قبول نکنم. و علت این که به اسلامبول می‌روم برای این است که آنجا تجار ایرانی خیلی است و گذشته از این کار همه قسم زیاد است و زندگی ارزان است خاصه که من برای همه قسم زندگی مهیا و مستعد شده‌ام. اما اجرای این خیال هم بسته به تحصیل یک مقدار وجهی است که قروض خودم را در این جا بپردازم و به قدر مسافرت تا آنجا هم داشته باشم و امروز در تمام دنیا یک نفر را که بتوانم به او اظهار فقر خودم را بکنم ندارم و اگر هم اظهار کنم مطلع نیستند که همراهی فقط احساسات طول مدت دوستی و خاصه دوستی‌هایی که با عصمت زمان طفولیت من و تو مخلوط بود مرا بر آن وادار کرده که با نهایت امیدواری این دو کلمه را به تو بنویسم و از تو همانطور [که] یک برادر مهربان از برادر خود یا یک پسر از پدر خویش می‌خواهد بخواهم که به هر وسیله که شده است یکصد تومان با اولین وسیله‌ای که بتوانی مانده‌ای تلگرافی mandat télégraphique به اسم من بفرست و زندگی مرا با این مختصر وجه برای خودت و بستگان من بخر و تجدید کن و این قبض را که لفاً می‌فرستم برای یک روزی که بدبختی من پسر آمده باشد نگاهدار.

یقین دارم که استدعا من در صورتیکه بتوانم چند روزی به این مشقت‌های جان‌فرسای روزگار تحمل کنم پامال نخواهد شد. دیر یا زود به قدری که بتوانم این مبلغ را بپردازم کارتوانم کرد. عجالتاً دیگر ختم می‌کنم و الان تا این کاغذ به‌شما [برسد] فقط به امید جواب آن نامالیقات حیاط را تسکین می‌دهم و بعد از یأس آنوقت بلاشک چاره منحصر است و مداوا مقرر.

**تصدیق می‌روم - علی اکبر دهخدا...**

آدرس تلگرافی من این است. آدرس پست هم می‌تواند همین باشد.

Paris  
11 Rue Denis Poisson  
Dekhow

(یعنی دخو)

سواد کاغذی است که به میرزا علی اکبرخان به پاریس نوشته شده است.

تبریز، مورخه ۱۷ شوال ۱۳۲۶

برادر جان قربانت بروم، قربان شهر غریبت بگردم.

کاغذ شریف به توسط پست آخری از پاریس رسید. اگرچه از معلوم شدن جا و منزل و سلامتی احوالات خوشوقت شدم ولی از مراتب دلتنگی و اظهار افسردگی که کرده بودی سخت ملول شدم و تعجب کردم که چرا تا به این درجه کارد به استخوان نرسیده این خدمت خادم الحیات را به من رجوع نکردی. هیچ منتظر نبودم که مدت یکسال و نیم مرا از مجاری حالات خود بیخبر گذاری و بالاخره از آن سردنیا به این شکل شرح فلاکتهای خود ترا بمن بنویسی. الان هم چون مبتلای به درد چشم هستم جواب آن کاغذ طاقت سوز ترا با کمال اشکال به روی کاغذ می آورم و خیلی تعجب می کنم که مثل تو آدمی که دنیا را با پای خیال به هم می زند در مقابل شداید حیات به این زودی اظهار درماندگی کند و در اقتحام مشکلات طبیعت باین سهولت اقرار بر بیچاره گی خود نماید.

مرد عزیز! مگر تو نبودی که همیشه هموطنان خود را درس منانیت نفس و انرژی (energie) سی دادی پس چه شد که حالا به این درجه از ضعف نفس تنزل کردی که شرط حیات خودت را تعلیق به جواب کاغذ من می کنی. اگر تحمل فشار طبیعت بر مثل تو آدمی که موضوع خلقت دنیا را به سخره می گرفت این طور تحمل ناپذیر بوده باشد پس تکلیف دیگران چه خواهد بود. در حقیقت اگر به یک نهیب قادرانه نتوانی طبیعت خود را سوار تلال این امواج قهر موقتی روزگار بکنی خواهی دید که واقعا یک آدم فیلسوف مشرب حیف است که آن وقتهای گرانبهای آزادی را در فضای مثل پاریس شهری مغلوب ظواهر احوال نموده، آن بهشت دنیا را دوزخ موهوم آخرت قرار بدهد.

یک آدم وارسته آزادی طلب که نفس خود را به هر قسم زندگانی راضی و مهیا کرده باشد برای زندگی کردن در یک همچو موقعی چه مانعی و چه مشکلی تواند دید. همان استعدادی را که سند تکافی و تلافی این خدمت مرجوعه من قرار می دهی اگر در همان مکان که هستی به کار اینندازی بهترین نتایجی که فعلا ابدأ منظور من و تونیست استحصال خواهی کرد، زیرا که شهر پاریس مناسبترین موضعی است برای اکتطاف ثمرات مساعی نوع بشر.

در هر حال نمی شود در عالم آزادی در جلو آزادی خیال دیگری سند تنقید و ممانعت گذارد.

علیهذا شما را در همان منطلقه حریت خیال خودتان به خدا می سپارم و چون نقد موجود در تبریز ندارم امروز به طهران به اخوی که در بانک انگلیس مستخدم

است نوشتنم که هرچه زودتر از اداره مرکزی بانک انگلیس مبلغ صد تومان برات گرفته و به سرعت ممکنه در پاریس به شما برساند. امید قطعی دارم که با چند روز فاصله از تاریخ گرفتن این کاغذ وجه مزبور به شما برسد و اینرا هم در ضمن عرض می‌کنم که در تبریز مجاهدات لازمه را درباب سرعت ایصال این وجه به عمل آوردم. نزدیک از همه به وصول مقصود همین است که اختیار شد. امیدوارم که حمل بر سستی و تسامح خیالی من ننماید. مخصوصاً خواهش دارم که قرارداد خود را چه در پاریس بمانی و چه عازم اسلامبول شوی در هر حال به من اعلام داری و مرا هیچ وقت از شرح حال خودت بیخبر نگذاری و در عالم خلوص و دوستی قلبی که به قول خودت همواره با عصمت‌های عالم طفولیت ممزوج بوده است همینقدر مرا فراموش نکنی که افلا وقتی که دوباره مباشرت به نشر یک روزنامه نمودی یک نمره برای یادداشت و یادآوری به من بفرستی...

### کهنه کتابها درباره ایران و وظیفه کتابخانهها

سالها پیش در مجله یغما برای بازگویی اهمیت کتابهای پیشین اروپائیان درباره ایران، مقاله‌هایی با عنوان «کهنه کتابها درباره ایران» نوشتم تا ایرانیان و مخصوصاً کتابداران را بسه‌گرا می‌داشت و نگاهبانی این گونه کتب (کمپفر، شاردن، تاورنیه، لوبرون، اولتاریوس، ماندلسلو، تونو، نیتوا...) برانگیزم. امروز پس از سی سال ناچار به همان موضوع بازمی‌گردم و چون شنیده می‌شود نسخه‌های اینگونه کتابها که در بعضی از کتابخانه‌ها بود گاهی مفقود می‌شود... امروزه روز بجز اهمیت معنوی و علمی دارای ارزشهای زیاد مادی است و در فهرستهای کهنه کتاب‌فروشیهای اروپا به قیمت‌های عجیب اعلان می‌شود. چند روز پیش فهرست تازه Hellmut Schumann (زوریخ) برایم رسید. من این مؤسسه را از سال ۱۳۵۶ می‌شناسم. آن سال از دکه او مقداری کتابهای قدیمی مربوط به ایران برای کتابخانه دانشکده حقوق خریدم به قیمت‌های بسیار نازل. اما امروز این ارقام را در فهرستش دیدم و دهانم از تعجب بازماند (ارزشها به فرانک سوییس است).

گلستان سعدی (ترجمه اولتاریوس) ۲۸۰۰ - آسیای «دایره» ۴۶۵۰ - شاهنامه موهل ۵۶۰۰ - نیبور ۳۴۵۰ - گلستان ترجمه اولتاریوس ۸۵۰۰ - گلشن راز شبستری ۱۹۵۰ - تونو ۲۴۵۰. این یادداشت برای آن نوشته شد که کتابخانه‌های مهم ایران مرکز دانشگاه - مجلس - ملی - بانک مرکزی - موزه رضا عباسی.

بر کتابخانه‌ها فرض است که عاجلاً تمام کتابهای مربوط به ایران تا سال ۱۹۴۰ را از گنجینه‌های باز خود خارج کرده و در مخزنی که مخصوص نسخه‌های خطی است بطور در بسته نگاهداری کنند. از ما گفتن و به امانت مطلقاً ندهند و میکروفیلم تهیه کنند.